

مصلحت جامعه را در آن دانسته و در مقام مقایسه با مسیحیت که جامعه را به رهبانیت و غارتشینی توصیه می‌کرده مولوی تبلیغ اسلامی را ترجیح می‌دهد و می‌گوید

چون نبی السیف بود است آن رسول امت او صفدرانند^۱ و فحول^۲
مصلحت ما جنگ و شکوه مصلحت در دین عیسی غار و کوه

دفتر ۶ ص ۵۴۳

و در مورد علت یا بهتر، بهانه جنگها مولوی بر آن نظر است که جنگ را ظاهراً جنگ طلبان برای ایجاد صلح و آرامش به راه می‌اندازند و یا حداقل چنین ادعا می‌کنند؛ می‌گوید:

جنگهای خلق بهر آشتی است	دام راحت دائماً بی‌راحتی است
هر زدن بهر نوازش را بود	هر گله از شکر آگه می‌کند
بوی بر از جزو تا کل ای کریم	بوی بر از ضد تا ضد ای حکیم
چون عصا در دست موسی گشت مار	جمله عالم را بدینسان می‌شمار
جنگها می‌آشتی آرد درست	مار گیر از بهر یاری مار جست
بهر یاری مار جوید آدمی	غم خورد بهر حریف بی‌غمی

دفتر ۳ ص ۲۲۶

سخنی چند درباره نظامی

جمال‌الدین ابومحمد الیاس و نام پدرش یوسف زکی فرزند مؤید بوده است؛ مطابق شعر خود او نام مادرش رئیسه کرد بوده و بنابراین اگر او را از مردم گنجه و ترک بدانند مادرش قطعاً ایرانی بوده است.

تولدش ظاهراً در سالهای ۵۳۵ تا ۵۴۰ بوده و وفاتش را به تفاوت ۵۹۹ و بقول ارجح ۶۰۵ نوشته‌اند که این تاریخ بر سنگ قبر او حک شده است؛ از احوال دوران کودکی و جوانی او اطلاع دقیق در دست نیست تنها منبعی که می‌توان بدان متکی بود، آثار خود اوست؛ بعضی او را از نژاد ترک می‌دانند و بعضی هم مسقط‌الرأس او را شهر قم می‌شمارند و به‌خصوص که در ایران چندین آبادی بنام گنجه وجود داشته و شاید گنجه‌ای از روستای قم نیز مولد او بوده؛ ولی قدر مسلم آنست که قسمت مهم عمر خود را در همان گنجه که مدفن اوست گذرانیده و به این گنجه علاقه می‌ورزیده و تنها یکبار این مرکز را ترک گفته است.

نظامی شاعری است داستانسر، اثر معروف او کتاب خمسه است که شامل پنج قسمت که عبارتند از: ۱- مخزن‌الاسرار ۲- خسرو و شیرین ۳- لیلی و مجنون ۴- بهرامنامه یا هفت پیکر ۵- اسکندرنامه؛ نوشته‌اند نظامی علاوه بر خمسه دیوان اشعار

سید خیرا (۱۲۰۲) .
تبریز: کس

دیگری هم داشته که در منظومه لیلی و مجنون بدان اشارت کرده است و این دیوان شامل بیست هزار بیت بوده که اکنون اثری از آن در دست نیست.

توضیحی کوتاه دربارهٔ **خمسه نظامی**

مخزن‌الاسرار او اثری است اخلاقی که در آن نظریهٔ ژرف بشر دوستانه شاعر به خوانندگان ارائه می‌گردد؛ نظامی در مخزن‌الاسرار خود را حامی توده مظلوم می‌داند و از مستضعفانی که مورد اهانت قرار گرفته‌اند به نحو مطلوبی یاد می‌کند، و برای اینکه سخنانش خشک نباشد؛ آنها را با حکایاتی که ایدهٔ اصلی خود را در آنها گنجانیده به نظر خواننده می‌رساند؛ در این اثر شاعر به جز شاه و وزیر از مردم عادی کوچه و بازار، از پیشه‌وران، کارکنان و خشت زنان نیز سخنانی به میان می‌آورد و اوضاع و احوال و روزگار آنان را به صورت واقعی منعکس می‌سازد؛ و نیز نشان می‌دهد که فقط نیکوکاری و عدالت است که لذت واقعی را نصیب انسان می‌نماید؛ بنا به نظر نظامی انسان ممکن است هم پاک و هم صدیق باشد و هم ناپاک و آلوده.

اما شاعر در منظومه خسرو و شیرین، خصائص انسانی را چنان که باید و شاید منعکس می‌کند؛ در چهرهٔ شیرین، آزادی طلبی، نیکوکاری، لطف طبع، زیبایی، عقل سالم، میل به آموزش و وفاداری را به طور هماهنگ بیان می‌دارد و نیز فرهاد که معماری بر جسته و مجسمه‌سازی زیر دست است، شیرین را با عشق آسمانی و بی‌آلایش می‌پرستد و در راه این عشق پاک از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارد؛ این منظومه یکی از زیباترین آثار جهانی است که در آن عشق والا، احساسات پاک عظمت روحی و اخلاقی انسان در چهرهٔ قهرمانان داستان منعکس می‌گردد.

اما داستان لیلی و مجنون او نمونه‌ای از عشق خالصانه و بیدفاع آن دو موجود عجیب است که این عشق با سنن و آداب متحجر زمان مباینت داشته است؛ عشقی که سراپای وجود مجنون را می‌سوزاند و ناسازگاری او با شرایط محیط و عادات و سنن آن روز که چنین عشقی را مجاز نمی‌دانسته موجب آوارگی او از خانه و کاشانه‌اش گردیده است؛ چرا که کردار و رفتار مجنون برای افراد قبیلهٔ لیلی ننگین بوده؛ زیرا آنها مجنون را دیوانه‌ای می‌دانستند که در درونش نیروی شیر آشیانه کرده‌است؛ مجنون برای وصال

معشوقه می‌کوشد و چون به نتیجه نمی‌رسد، بانومیدی سر به صحرا می‌گذارد و با وحوش انس می‌گیرد و زیست می‌کند و این نوع زندگی را به زندگی در میان افراد قبیلهٔ خود ترجیح می‌دهد.

نظامی چهرهٔ لیلی را صاف، شفاف، زیبا، و سرشار از عواطف انسانی تصویر می‌نماید و تشریح می‌کند که لیلی هم مجنون را عاشقانه و خالصانه دوست می‌دارد؛ اما فرق این عاشق و معشوق در آن است که عاشق یعنی مجنون قادر به ابراز عشق خود است؛ ولی لیلی از این اظهار نظر محروم است؛ لذا بنا به ارادهٔ پدر و مادرش به همسری شخصی که هیچ نوع دل‌بستگی قبلی نسبت به او ندارد در می‌آید؛ و در حالی که در دلش عشق مجنون را می‌پروراند، به دیگری شوهر می‌کند و به حکم اجبار احساسات درونی خود را مخفی می‌سازد و این وضع بیش از پیش برای او فاجعه می‌آفریند؛ سرانجام کشمکشهای درونی بین وظیفه و احساسات او را از پای در می‌آورد، می‌سوزاند و خاموش می‌کند؛ از سوئی دیگر مجنون با اطلاع از مرگ لیلی بر سرگورش می‌رود؛ او نیز در آنجا چشم از جهان می‌پوشد و به معشوق می‌پیوندد.

در این منظومه نظامی با مهارت خاصی فاجعهٔ عشق نافرجام دو جوان سیه روز را که محکوم دوران تیره و ظلمانی آن روزگار بودند به نحو مطلوبی بیان می‌دارد. اما منظومهٔ چهارم نظامی هفت پیکر یا هفت‌گنبد و یا بهرامنامه است؛ در این منظومه شاعر عناصر تخیلی از افسانه‌ها، قصه‌ها و وقایع مختلف، داستانهای جالبی را بوجود می‌آورد؛ اصل حکایت دربارهٔ زندگی بهرام گور است، قصه‌هایی که هفت همسر او در کاخهای مخصوص به خود متناوباً برای او تعریف می‌کنند.

نظامی پادشاهی بهرام را نمونه‌ای برای حکام معترفی می‌کند و نقطهٔ نظر خود را دربارهٔ حاکم عادل که قدرتش را خداوند در اختیار او گذاشته و او را برای رفاه خلق از آن قدرت برخوردار است و نیز هفت داستانی که نظامی از زبان همسران بهرام برای او بیان می‌کنند؛ نقش ویژه‌ای دارد؛ بیان اوضاع و احوال دیوان، غولان، عفرتان، هیولاه و جتیان تصاویری است که شاعر آنها را در ذهن خود ساخته و از آنها بهرهٔ اخلاقی و دینی گرفته است.

رنگ کاخهایی که مخصوص به هر یک از همسران اوست با روز معین با اجرام سماوی

منطبق است؛ در اینجا نظامی با مهارت و ظرافتِ خاص همهٔ مسائل را در شعر خود به کار می‌برد.

اما اسکندرنامه به خودی خود اثری پر عظمت و مفضل است که موضوع آن زندگی پر ماجرای اسکندر مقدونی است؛ اما شاعر در مورد بیشتر حوادث تاریخی با نظر شخصی برخورد می‌کند و از حقایق تاریخی می‌گذرد و موضوعات مختلف حوادث را به شکل افسانه بیان می‌نماید و چنین ادامه می‌دهد که اسکندر پس از تسخیر ممالک فراوان به سرزمین خورشید می‌رسد؛ جایی که در آن بیدادگری و دشمنی وجود ندارد؛ ولی فراوانی و هماهنگی هست؛ اسکندر از مشاهدهٔ آن سرزمین گرفتار حیرت می‌شود و تصمیم می‌گیرد که یورشها، استیلاگریها و ستمکاریها را ترک کند و آنچه در سرزمین خورشید دیده، در قلمرو فراوان خود پیاده کند؛ به این ترتیب در واقع شاعر طرز تفکر نهائی خود را بیان می‌دارد و تصاویری از جهان شهر و دنیای زیبا و در واقع آرمان خود را توضیح می‌دهد؛ مثل آنست که به نسل آینده توصیه می‌کند روزی باید این آرمان جامعه عمل بیوشد.

نظامی و تحولات زندگی انسان

نظامی دربارهٔ تحولات و دگرگونیهای زندگانی انسان از بدو تولد تا هنگام مرگ قطعه‌ای سروده است که در حدّ خود انسان را متنبه می‌سازد؛ می‌گوید:

حدیث کودکی و خودپرستی	رهاکن کان خیالی بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا خود از بیست	نمی‌شاید که دیگر چون جوان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال	چهل ساله فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی	بصر کندی پذیرد پای سستی
چوشصت آمد نشست آمد پدیدار	چو هفتاد آمد افتاد آلت کار
به هشتاد و نود چون در رمیدی	بسا سختی که از گیتی کشیدی
و ز آنجا گر به صد منزل رسانی	بود مرگی به صورت زندگانی
اگر صد سال مانی ور یکی روز	نباید رفت از این کاخ دل افروز
پس آن بهتر که خود را شاد داری	در آن شادی خدا را یاد داری

به وقت خوشدلی چون شمع پُر تاب دهن پر خنده‌داری دیده پر آب

(خسرو و شیرین ص ۱۱۶)

نظر نظامی دربارهٔ زن

بسیاری از شاعران دربارهٔ روح زن، عفت و عصمت، احساسات، بردباری، عشق و کینهٔ زن و ارتباط او با مرد سخنانی گفته و مطالبی نوشته‌اند که نتیجهٔ احساس و یا تجارب شخصی آنهاست؛ نظامی شاعر داستانرا نیز جای جای عقیدهٔ خود را دربارهٔ زن چنین بیان داشته‌است.

او در یکجا بر آن است که اگر زن با مرد خود بد رفتاری کند و یا خدای نخواستہ مرتکب گناه شود باید او را با ضرب و شتم نواخت گوید:

مزن زن را ولی چون برستیزد چنانش زن که هرگز بر نخیزد

(خسرو و شیرین ۲۴۸)

در مورد دیگر می‌گوید:

زنی کو نماید به بیگانه روی ندارد شکوه خود و شرم شوی

(شرفنامه ص ۹۱۴)

و نیز در مورد دیگر می‌گوید:

زن گرنه یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

چون نقش وفا و عهد بستند بر نام زنان قلم شکستند

زن دوست بود ولی زمانی تا جز تو نیافت مهربانی

چون زر بر دیگری نشیند خواهد که دگر ترا نبیند

(لبلی و مجنون ص ۲۴۸)

در موردی اظهار نظر می‌کند که تمایل زن بیش از مرد است چنان که گوید:

زن میل ز مرد بیش دارد لیکن سوی کام خویش دارد

بسیار جفای زن کشیدند و ز هیچ زنی وفا ندیدند

زن چیست نشانه‌گاه نیرنگ در ظاهر صلح و در نهمان جنگ

در دشمنی آفت جهان است چون دوست شود هلاک جان است

این کار زمان راست باز است
افسون زنان بد دراز است
(لیلی و مجنون ص ۴۴۹)

و باز در موردی دیگر انتقادات بسیار از رفتار و کردار زن دارد؛ می‌گوید:

بر زن ایمن مشو که زن گناه است
بر دش باد هر کجا راه است
زن چو زر دید چون ترازوی زر
به جوی با جوی در آرد سر
زن چو انگور و طفل بی‌گناه است
خام سرسبز و پخته روسیه است
عصمت زن جمال شوی بود
شب چو مه یافت ماهروی بود
(هفت‌پیکر ص ۴۰۰)

باز در جای دیگر می‌گوید:

زن آن به که در پرده پنهان بود
مشو بر زن ایمن که زن پارساست
که آهنگ بی‌پرده افغان بود
که در بسته به گرچه دزد آشناست
(شرفنامه ص ۸۴۰)

اما در همه جا از زن انتقاد نمی‌کند؛ بلکه به مناسبتی زیان به تحسین و تمجید او می‌گشاید، چنان که در مورد سرنوشت شیرین پس از مرگ خسرو پرویز، چون پیشنهاد شیرویه فرزند او را نمی‌خواهد بپذیرد، به دخمه خسرو می‌رود و خود را می‌کشد؛ می‌گوید:

نه هر کو زن بود نامرد باشد
زن آن مرد است کو بیدرد باشد
بسا رعنا زنا کو شیرمرد است
بسا دیبا که شیرش در نورد است
(خسرو و شیرین ص ۳۲۷)

بعضی از اشعار نظامی از شدت روانی و رواج در میان جامعه فارسی زبانان تدریجاً به صورت ضرب‌المثل در آمده است.

در اینجا تعدادی از آن ضرب‌المثلها که آموزنده است و جنبه اجتماعی دارد نقل می‌شود؛ می‌گوید:

گر ملکه این است و نه بس روزگار
زین ده ویران دهمت صد هزار
(مخزن الاسرار ص ۴۰)

فارغی از قدر جوانی که چیست
تا نشوی پیر ندانی که چیست
(مخزن الاسرار ص ۴۸)

آینه چون عیب تو بنمود راست
خودشکن آینه شکستن خطاست
(مخزن الاسرار ص ۷۵)

هر دم از این باغ بری می‌رسد
نُغز تر از نُغزتری می‌رسد
(مخزن الاسرار ص ۷۵)

گر بدی کرد چون به نیکی خفت
از پس مرده بد نباید گفت
(هفت‌پیکر ص ۵۴۱)

میانجی چنان کن برای صواب
که هم سیخ بر جا بود هم کباب
(شرفنامه ص ۷۱۷)

چو در طالس لغزنده افتاد مور
رهاننده را چاره باید نه زور
(شرفنامه ص ۸۴۰)

زمانه ز نیک و بد آبستن است
ستاره گهی دوست گه دشمن است
(شرفنامه ص ۸۶۸)

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
که واجب شد طبیعت و امکانات
(خسرو و شیرین ص ۳۴۰)

نه دانش باشد آن کس را نه فرهنگ
که وقت آشتی پیش آورد جنگ
(خسرو و شیرین ص ۳۴۰)